



سیدامیر منصوری، دکتری
مطالعات شهری با گرایش
معماری منظر.

Seyyed Amir Mansouri,
Ph.D in Landscape
Architecture
seyyedamir.mansouri@gmail.com

مقدمه

تعریف ما از منظر شهری در روش برنامه‌ریزی، طراحی و مدیریت آن نقش اساسی دارد. چنانچه منظر را معادل کالبد شهر بدانیم رویکردهای مداخله به سوی مدیریت فیزیک شهر هدایت خواهد شد. در صورتی که ماهیت منظر شهر را موجودی واحد و نه ترکیبی بدانیم که با مشارکت مولفه‌های مختلف پدید می‌آید، رویکردها و شیوه‌های مداخله برای هدایت و مدیریت آن متفاوت خواهد بود. شناخت نظری از پدیده منظر شهری شرط ضروری برای تدوین متدولوژی مداخله در آن است. مباحثه در خصوص تکنیک‌های مختلف دستکاری اجزا و عناصر شهر با هدف ارتقای کیفی منظر آن بدون پشتوانه‌های نظری لازم نتیجه‌بخش نخواهد بود. در گام نخست باید تعریف روشنی از مؤلفه‌های سازنده و ماهیت منظر به دست آورد تا بتوان متدولوژی صحیح مداخله در آن را تبیین کرد.

نشانه و نماد

نشانه‌ها در سه گروه اصلی طبقه‌بندی می‌شوند:

- علامت یا icon که معنای قراردادی را تداعی می‌کند. علائم راهنمایی و رانندگی از جمله علامت‌ها هستند که بار معنایی اعتباری دارند و به چیزی جز آنچه قرارداد شده دلالت نمی‌کنند.^۱
- نشانه یا sign که از معنای درونی شیء حکایت می‌کند و بی‌آنکه قرار دادی میان انسان‌ها تعریف شده باشد، برای عموم از معنای مشابه حکایت می‌کند. نسبت دود با معنای آتش و سرخی صورت با اضطراب درون از این قبیل است. نشانه‌ها بر اساس حالات طبیعی که تجربه آن برای افراد مختلف رخ داده، پدید می‌آیند.
- گروه سوم، نماد یا symbol است که دال (نماد) بر دایره وسیع معنایی (مدلول) دلالت می‌کند. نمادها ساخته وجدان عمومی جوامع و محصول تاریخ است. تکرار مفاهیم

مترادف برای یک نماد و افزوده‌شدن تدریجی معناهای جدید به آن، یک عنصر، حوزه مفهومی گسترده‌ای را می‌سازد که مرز دقیقی ندارد و نماد بر همه آنها دلالت می‌کند؛ لکن انتخاب معنای مورد نظر و درک و تدقیق آن بر عهده مخاطب است. نسبت سرو با مفاهیمی همچون عشق، ایثار، جاودانگی، مهر و امثال آن از این گروه است. آنچه در تقسیمات سه‌گانه فوق مشترک است، تفاوت میان دال و مدلول است. دال، عنصر دلالت‌کننده و بیان‌گر معنا و مدلول، محتوای آن است. در فرهنگ نشانه‌شناسی، دال و مدلول دو هویت جداگانه هستند که رابطه‌ای میان آنها برقرار است.

"استقلال" دال و مدلول در نظام نشانه‌ها تأثیر اساسی در روش مدیریت و کنترل آن دارد. مدلول، مفهومی است که در طول تاریخ به یک نماد نسبت داده شده و ناظر امروز، که از ظرف خاطره‌ای گذشتگان بهره می‌گیرد، با بازخوانی آن به بخشی از مفاهیم گذشته و منتسب به آن دست می‌یابد. ادراک معنا در رابطه میان دال و مدلول، وابسته به دو چیز است: ذهن تاریخی و عقل. اگر مخاطب نماد، خاطره‌ای از مفاهیم مربوط به نماد خاص نداشته باشد، هرگز امکان فهم معنای آن پدید نخواهد آمد. عقل، فقط ابزار ایجاد رابطه میان نماد و خاطره مفاهیم است. فهم ارتباط میان این دو، از جنس ادراک وجدانی و حسی^۲ نیست، بلکه تنها به مدد عقل ممکن می‌شود.

منظر شهر، هویت بسیط یا مرکب؟

ماهیت منظر شهر به مثابه یک پدیده عینی-ذهنی چگونه است؟ آیا میان دو بعد عینیت و ذهنیت که پدیدآورنده مفهوم منظر هستند رابطه انضمامی برقرار است؟ و ترکیب آنها اضافی است؟ دو موجود مستقل از هم هستند که در هم‌نشینی با هم مفهوم جدید منظر را می‌سازند؟ یا از ترکیب آنها عنصر واحدی پدید می‌آید که

خصیلت‌های خود را از هر دو به عاریت می‌گیرد؟ دقت در نحوه ادراک انسان از منظر که بر فهم بی‌واسطه و فی‌الجمله استوار است، اولاً حاکی از ماهیت واحد و یکپارچه منظر است که به کارکرد عقل برای ایجاد رابطه میان دو جزء مستقل نیازی ندارد. در عین حال منظر به واسطه عینیت خود شأن نمادین نیز پیدا می‌کند که مجموعه‌ای از نمادها را در خود جای می‌دهد؛ نمادهایی که در مرحله ثانوی ادراک منظر مورد توجه مخاطب قرار می‌گیرد و برای فهمیده‌شدن محتاج دخالت عقل و تفسیر نمادها براساس سوابق ذهن و خاطره‌های اوست.

نسبت میان دو جزء منظر، شبیه رابطه جسم و روح است که تحول شرایط جسمی، بی‌واسطه بر روح مجرد تأثیرگذار است؛ بدان حد که برنامه‌های تربیت روح در کسوت عرفان و تصوف مبتنی بر ریاضت جسم است. جسم کنترل می‌شود تا روح هدایت شود. این رابطه نشان از وحدت جدایی‌ناپذیر جسم و روح در موجودی به نام انسان دارد؛ اگر چه به انتزاع، می‌توان آنها را جداگانه مورد بررسی قرار داد و ویژگی‌های اختصاصی هر یک را برشمرد.

با وصف فوق، منظر شهری را باید موجودی واحد شناخت که نمود عینی آن در شهر قابل لمس است. نمادها اما، به تنهایی موضوعیت ندارد و مشروعیت لازم برای هدایت پدیده منظر را نیز به مداخله‌کننده اعطا نمی‌کنند. از این رو هرگونه مداخله در منظر شهر، نه تنها نمی‌تواند به مطالعه مستقل نمادها و عناصر منظر بپردازد، بلکه یافتن سازوکارهایی جداگانه که از مطالعات تاریخی و اجتماعی نیز ناشی شده باشد، قابل اعتنا نخواهد بود. زیرا دو وجه عینی و ذهنی موجود واحد منظر به دو هویت جداگانه وابستگی ندارد، بلکه این دو از یک حقیقت برخاسته و دو بیان از عنصر واحد به شمار می‌رود. لذا صرف گنجاندن دو بخش مجزای مطالعات عینی و مطالعات ذهنی منظر در سرفصل برنامه‌های توسعه شهری تکافوی اقتضانات و

با مؤلفه‌های کمی

Urban Landscape: The control of the qualitative measures

نیازهای برنامه‌های ساماندهی منظر شهر را نمی‌کند. بلکه شیوه مطالعه و متدولوژی بررسی باید به گونه‌ای تنظیم شود که بتواند در عین تفکیک انتزاعی برای سهولت مطالعه، دائماً پیش فرض تحلیل یک موجود واحد را در نظر داشته باشد.

خطای متدولوژیک

یکی از آفت‌های مطالعات منظر شهری در ایران، برداشت‌های سطحی از کتاب قدیمی و منسوخ سیمای شهر نوشته «کوبین لینچ» است. وی در آن کتاب، که در زمان خود گامی مهم در معرفی این مقوله بود، پنج مؤلفه کالبدی را مورد بررسی قرار داد. اگرچه لینچ در کتاب سیمای شهر سازنده‌های منظر را منحصر به آن پنج مورد نکرده و علیرغم آن که بعداً در رد کتاب خود مقاله‌ای نگاشته، اما این پنج عنصر، همراه‌کننده اغلب مطالعات و اقدامات منظر شهری در ایران بوده است. حتی چند دهه پس از چاپ کتاب سیمای شهر محققینی که مطالعه آنها کاربردی نبوده و درصد توسعه دانش و تدوین ضوابط بوده‌اند، این خطا را مرتکب شده و مؤلفه‌های سازنده منظر را همانها که لینچ معرفی کرده، فرض کرده‌اند.

برگزاری سمینارهای متعدد تحت عناوینی چون نمای ساختمان‌ها یا فضای سبز شهری با هدف مدیریت این اقلام در سامانه منظر شهری حاکی از تداوم خطای مذکور است. زیرا پیش فرض برگزارکنندگان آن است که می‌توان، عجالتاً، راه حل‌هایی را برای حل معضل این عناصر تعریف کرد. خواست بسیاری از مدیران شهری و کشوری برای "وحدت بخشیدن" به ساخت و سازها، آنچنان که آثار آن را در پروژه‌های بزرگی همچون نواب و شهرهای جدید که با مدیریت واحد ساخته شده‌اند می‌توان دید، نیز حاکی از این تصور اولیه است که منظر شهر، در عرصه کالبدی راه حل‌هایی دارد.

توجه به ماهیت پدیده منظرشهر، واحد و یکپارچه بودن آن و عدم امکان مطالعه و اقدام جداگانه برای دو وجه عینی و ذهنی (نمادی و معنایی) آن، بی‌نتیجه بودن اقدامات مذکور را از قبل عیان می‌سازد. کمیت‌های موجود در شهر، در مقیاس جزء یا کل، قادر به تأثیرگذاری بر ماهیت منظر شهر است. اساساً برای کنترل امر کیفی چاره‌ای جز استفاده از ابزار کمی وجود ندارد. لکن عناصر کمی تنها پس از شناخت نقش آنها در تولید منظر به مثابه وجود عینی-ذهنی واحد، قابلیت برنامه‌پذیری پیدا می‌کنند. پیش از آن، مداخله در کالبد شهر اقدام منظرین محسوب نمی‌شود، بلکه نوعی ساخت‌وساز یا بزرگ شهر است؛ تفاوت این دو اقدام مانند فرق جراحی با قصابی است که در هر دو، بافت بدن بریده می‌شود اما هر یک مبتنی بر تعریف و اهداف ویژه خود از موجودی است که با آن سر و کار دارد.

نتیجه‌گیری

منظرشهری پدیده‌ای عینی-ذهنی است که ابعاد آن، اجزای یک حقیقت واحد هستند که در مرحله برنامه‌ریزی و اقدام، قابلیت استقلال ندارد. اگر به انتزاع می‌توان وجوه عینی و ذهنی آن را جداگانه مورد مطالعه قرار داد، اما در مرحله تصمیم‌گیری، سنتز مطالعات و ارزیابی یکپارچه آنها شرط ضروری است. عناصر سازنده منظر، که متکثر بوده و به پنج مؤلفه لینچ محدود نمی‌شود، یک حقیقت کیفی را پدید می‌آورد. مداخله برای ساماندهی منظر با تکیه بر مؤلفه‌های کمی شهر صورت می‌گیرد اما نمی‌توان آنها را بالاستقلال مورد بررسی، شناخت و تصمیم‌گیری قرار داد. شاخص‌های هدایت و کنترل آنها نیز نسبت به شرایط پروژه، مؤلفه مورد مطالعه و مقیاس آن متغیر است. چگونگی شاخص‌ها موضوع بحث مستقل دیگر است ■

پی‌نوشت

۱. این سخن که علائم راهنمایی و رانندگی در آثار هنری با معنای متفاوت از مفهوم آیین‌نامه‌ای آنها بکار گرفته می‌شوند صحیح است، اما نافی تعریف ذکر شده نیست؛ زیرا معنای اخیر آنها به واسطه آشنایی مخاطب با معنای قراردادی اولیه و به عنوان استعاره وضع شده است. این اقدام، بهره‌برداری مضاعف از یک مفهوم آشناست که "آشنائیت" باعث پدید آمدن آن شده است. و الا مفهوم اصلی علامت، همچنان همان است که در زمان ایجاد آن قرارداد شده و تا هنگامی که به عنوان علامت راهنمایی بکار می‌رود، همان خواهد بود. استفاده‌های بعدی از آن به دلیل حاکم شدن شرایط جدید و بهره‌گرفتن از سابقه ذهنی مخاطب نسبت به معنای اولیه است که در آن تغییری به وجود نمی‌آورد. لکن آشنایی مخاطب از قابلیت را در آن ایجاد می‌کند که معنای استعاره‌ای جدید به آن نسبت داده شود.

۲. واژه حس در زبان فارسی به دو معنا بکاربرده می‌شود: نخست برای معرفی حواس پنج‌گانه که در پیچه یا سنسورهای ارتباط انسان با جهان خارج است. دیگر برای بیان ادراک وجدانی و فی‌الجمله؛ بدون طی مراحل مختلف و بدون نیاز به ورود عقل برای ایجاد رابطه میان اجزای مختلف موضوع و استنباط معنا. برخی مفاهیم و نه همه آنها به طور حسی قابل ادراک است، شکوه، صفا، حال و وحشت از انواع مفاهیم حسی است. در حالی که مفهوم ایثار و عشق را تنها با عقل می‌توان درک کرد.